

کلیات و اصول اکتفا شده، آنگاه فقها آن را مرتب نموده و به شرح و بسط آن پرداخته‌اند و علمای اقتصاد، آن را متناسب با نیازمندیهای زمان در قالبهای ویژه‌ای درآورده‌اند، درباره مسائل مربوط به دولت و حکومت نیز، این گونه است. ما ملاحظه می‌کنیم که اصول حکومت و شرایط و اوصاف حاکم اسلامی و نیز اصل مشورت و برخی از ویژگیها و شرایط آن در کتاب و سنت بیان شده، اما بر فقها لازم است که همه این ادله را جمع‌آوری نموده و ارتباط بین آنها را مشخص کنند و ابعاد آن را بیان دارند.

بر افراد متخصص در امور سیاسی که به امکانات جامعه و نیازهای زمان واقف هستند نیز لازم است که در شرایط و زمان و مکانهای مختلف، اصول و ضوابط به دست آمده را، نظیر سایر نیازمندیهای اجتماعی و غیراجتماعی، با نیازهای جامعه تطبیق دهند. و باز باید این نکته را یادآور شد که انتخاب براساس مشورت، امری نو پدید نیست، بلکه این شیوه‌ای بوده که همواره بین خردمندان جوامع رایج بوده و شرع مقدس نیز کیفیت تعیین و خصوصیات آن را در اختیار آنان گذاشته است.

این مطلب را نیز باید همواره در نظر داشت که شارع مقدس اسلام خواسته است همواره باب اجتهاد باز باشد و در هر زمان مجتهدان صاحب نظر وجود داشته باشند تا فقه همیشه پویا و در حال رشد بماند و با پدید آمدن موضوعات مستحدثه و مسائل جدید، با تکامل زمان تکامل یابد. از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود:

«بر ماست که اصول را برای شما باز گوئیم و بر شماست که فروع آن را

بازیابید»^{۲۶}.

و از امام رضا نیز روایت شده که فرمود:

«بر ماست بیان اصول، و بر شماست بازیابی فروع»^{۲۷}.

مسئله هفتم: انتخابات و مشکل تهدید و تطمیع:

ممکن است گفته شود یکی از مشکلات شیوه انتخاب، این است که اکثر مردم ناوارد و ساده هستند و تبلیغات دروغ در آنها مؤثر واقع می‌شود، یا اینکه دارای تقوای لازم نیستند و آراء آنان را با تطمیع می‌خرند، یا اینکه دچار ضعف نفس و فاقد شجاعت هستند و نظراتشان را با تهدید تغییر می‌دهند و...

۲۶. وسائل ۴۱/۱۸، باب ۶ از ابواب صفات القاضی، حدیث ۵۱.

۲۷. همان مأخذ، حدیث ۵۲.

اما می‌توان این اشکال را به چند گونه پاسخ گفت:

۱- با شیوه انتخاب مفتی و مرجع تقلید می‌توان آن را نقض نمود، زیرا مسئولیت تعیین مرجع به مردم واگذار شده و راه شناخت وی نیز علم شخصی فرد، شیاع مفید علم، و یا شهادت اهل خیره عادل است.

۲- می‌توان گفت: ناآگاهی و ساده‌بودن انتخاب‌کنندگان و یا عدم صلاحیت آنان، پس از آنکه ما، در رهبر شرایطی نظیر اسلام و عدالت و فقاقت و سایر شروط هشتگانه را شرط دانستیم، چندان لطمه‌ای وارد نمی‌کند و اگر کسی فاقد این شرایط باشد، به طور کلی ولایت برای او منعقد نمی‌شود.

علاوه بر آن در مقام عمل و اجرا نیز حاکم مقید به موازین اسلام و مقررات آن است و به طور مطلق آزاد نیست هر کاری را که خواست انجام دهد.

آری ممکن است انتخاب‌کنندگان در تعیین مصداق، دچار اشتباه شده یا به طور عمد، حاکم فاسد را انتخاب کنند که برای جبران این اشکال می‌توان تعیین صلاحیت افراد را به یک هیأت خیره و متخصص واگذار کرد. نظیر شورای نگهبان که خود از اهل خیره هستند و در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران پیش بینی شده - که بدون پیشنهاد و تعیین صلاحیت از طرف آنان، کسی شایستگی کاندیدا شدن نیافته و طبعاً انتخاب نمی‌شود.

بلی این گونه اعتراضات به طور جدی بر حکومت دموکراسی غربی وارد می‌شود، چرا که آنان به ایدئولوژی خاصی معتقد نیستند، و این اساس و محور، همان خواستها و هواهای انتخاب‌کنندگان است، هر چه می‌خواهد باشد. و این نکته‌ای است شایان توجه.

۳- ما می‌توانیم در انتخاب‌کنندگان، شرایط ویزم‌ای را قرار دهیم، چنانچه ماوردی و ابی‌علی، شرط عدالت و علم و تدبیر تاحدی که به انتخاب اصلح منتهی شود را، در انتخاب‌کنندگان شرط دانسته‌اند و ما پس از این، در مسئله پانزدهم به نقل آن خواهیم پرداخت و شاید بازگشت این نظر به این باشد که ما، در انتخاب رهبر، نظر اهل حل و عقد (خبرگان) را شرط بدائیم نه همه مردم را که ما پس از این به بحث و بررسی آن خواهیم پرداخت.

۴- اگر همه مردم بخواهند به صورت مستقیم، شخصی را بشناسند و به حقیقت حال وی اطلاع پیدا کرده و او را انتخاب کنند ممکن است با اشکالات و پی‌آمدهایی مواجه شوند. اما شناخت مردم یک منطقه از یک یا چند نفر افراد خیره و آگاه، چیزی است که به راحتی امکان پذیر است، به خصوص پس از کاندیدا شدن و اعلام صلاحیت آنان از سوی

مراجع ذیصلاح که در نتیجه، مردم افراد خبره عادل را انتخاب می‌کنند و خبرگان، رهبر جامعه را. که در این صورت انتخاب در دو مرحله صورت می‌پذیرد، چنانچه در زمانه ما نیز اینگونه مرسوم است و در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران هم برای تعیین مقام رهبری، این شیوه پیش بینی شده است.^{۲۸}

خلاصه کلام اینکه همه مردم در انتخابات سهیم هستند و تعیین رهبر منحصر به اهل حل و عقد نیست، ولیکن در این شیوه، نتیجه در مرحله دوم به دست می‌آید و اطمینان به صحت در این شکل بیشتر و به مراتب قوی‌تر است. زیرا در افراد خبره اشکالاتی که در افراد معمولی مردم یافت می‌شود، کمتر یافت می‌شود، و احتمال اینکه آنان مصالح فردی خود را بر مصالح اجتماعی ترجیح داده و یا اینکه خود خواهانه اظهار نظر کنند بی‌اساس است، چرا که در آنان علاوه بر خبره بودن، عدالت نیز از شرایط قرارداد شده و این مطلبی است درخور توجه.

مسئله هشتم: آیا ملاک در انتخابات، اتفاق همه آراء است یا اکثریت یا اهل حل

و عقد و یا...؟

آیا ملاک در انتخاب رهبر، آراء همه مردم است یا اکثریت یا همه اهل حل و عقد، یا اکثریت اهل حل و عقد، یا آراء همه افرادی که در منطقه و شهر امام حضور دارند؟ همه اینها وجوهی است که به بررسی آنها باید پرداخت.

تحقیق در مسئله این است که پس از آنکه ما صحت انتخابات و انعقاد امامت به وسیله آن به هنگام نبودن نص بر شخص خاصی را اثبات کردیم، باید گفت در مقام انتخاب وحدت نظر و اتفاق صددرصد بزرگ بر یک شخص از اموری است که اگر نگوییم به طور کلی حاصل نمی‌شود، جدا باید گفت بسیار کم اتفاق می‌افتد، به خصوص در اجتماعات بسیار بزرگ. اگر چه همه آنها اهل دانایی و صلاح باشند و حتی اگر بگوییم نظر دادن درباره رهبر منحصر به اهل علم و صلاح است و در این مورد، رای و نظر دیگران معتبر نیست، باز وحدت نظر کامل آنان به صورت صددرصد بعید به نظر می‌رسد، و این بدان جهت است که نظر و سلیقه‌ها همواره در اینگونه امور متفاوت است. پس در نتیجه نمی‌توان ادله‌ای که بر صحت انتخابات دلالت دارد را فقط بر صورت اتفاق و وحدت کامل آراء حمل نمود. از سوی دیگر، سیره عقلا در همه کشورها و اعصار بر این استوار یافته که در این

۲۸. ر.ک: قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اصل ۱۰۷.

گونه موارد اکثریت را بر اقلیت ترجیح می‌دادماند، پس ادله شرعی‌ای که بر صحت انتخابات اقامه نمودیم، قهراً این سیره عقلا را نیز مورد امضا و تأیید قرار داده است.

از پیامبر اکرم (ص) نقل شده که آن حضرت (ص) در جنگ احد با اینکه نظر شخص وی بر بیرون رفتن از مدینه بود، اما هنگامی که ملاحظه فرمودند نظر اکثریت بر بیرون رفتن از مدینه است نظر اکثریت را ترجیح داده و رای خویش و اقلیت را کنار گذاشتند^{۲۹}. به عبارت دیگر: پس از آنکه ما اصل حکومت را در حفظ نظام و حقوق ضروری دانستیم و به شخص خاصی نیز که از سوی خداوند به حکومت منصوب شده باشد نیز دست نیافتیم و مردم نیز بر سر شخص خاصی و حدت نظر صد درصد پیدا نکردند. در این جا یا باید به طور کلی نظام حکومت را تعطیل کرد یا اینکه به رای اکثریت و یا اقلیت عمل نمود و از آن جهت که تعطیل حکومت موجب اختلال نظام و تضییع تمام حقوق مردم می‌گردد، پس باید به نظر اکثریت یا اقلیت عمل کرد، که در این صورت باید به دو دلیل نظر اکثریت را بر اقلیت مقدم داشت:

یکی از جهت حقوقی و دیگری از جهت کشف واقع، زیرا تأمین حقوق اکثریت مهمتر و واجب تر از حقوق اقلیت است و کشف واقع نیز در نظر اکثریت قوی تر و بیشتر است. چنانچه بر کسی پوشیده نیست.

علاوه بر آن، ترجیح اقلیت بر اکثریت موجب ترجیح مرجوح بر راجح است و این عملی است قبیح.

در نهج البلاغه آمده است.

«همواره با جمعیت‌های بزرگ باشید، چرا که دست خدا با جماعت است، و از تفرقه بپرهیزید، چرا که انسان تک رو، طعمه شیطان است، همان گونه که گوسفند تک رو، طعمه گرگ^{۳۰}».

و در مقبوله عمر بن حنظله در ارتباط با برخورد با دوخبر متعارض آمده است:
«از خبر شاذی که نزد اصحاب مشهور نیست دست فرو گذار، چرا که آنچه مورد نظر همه است شکی در آن نیست^{۳۱}».

۲۹. کامل ابن‌الثیر ۱۵۰/۲.

۳۰. والزموا السواد الاعظم، فان یدالله علی الجماعة و ایاکم و الفرقة، فان الشاذمن الناس للشیطان کما ان الشاذ من الفتم للذنب. نهج البلاغه، فیض ۳۹۲/ لج ۱۸۴، خطبة ۱۲۷.

۳۱. و یترک الشاذ الذی لیس بمشهور عند اصحابک فان المجمع علیه لاریب فیه. کافی ۶۸/۱، کتاب فضل علم، باب اختلاف حدیث، حدیث ۱۰.

و ترمذی در فتن از کتاب سنن خویش از پیامبر اکرم (ص) روایت نموده که فرمود:
 «خداوند هرگز امت من - یا امت محمد - را بر ضلالت گرد نمی آورد و دست
 خدا با جماعت است و کسی که تکرو گردید به تنهایی در آتش سرازیر
 می گردد»^{۳۲}.

و در کنز العمال از ابن عباس و ابن عمر از پیامبر اکرم (ص) روایت شده است که فرمود:
 «خداوند، امر امت مرا هرگز به گمراهی گرد نمی آورد، همواره سیاهیهای
 بزرگ (جمعیت‌های زیاد) را پیروی کنید که دست خدا با جماعت است. کسی که
 تکرو شد در آتش تنها می ماند»^{۳۳}.

و از اسامقین شریک روایت نموده که گفت:

«دست خدا با جماعت است، پس هنگامی که یکی از آنها راه تکروی پیش
 گرفت، شیطان او را می رباید. همان گونه که گرگ، گوسفند تکرو را
 می رباید»^{۳۴}.

از همه این رواینها به دست می آید که در مقام تعارض اکثریت با اقلیت محدود، باید
 نظر اکثریت را ملاک عمل قرار داد.

بلی در پایمال شدن حقوق اقلیت و افراد غایب و ناتوان و کسانی که بعد از انتخاب به
 دنیا آمده‌اند همچنان اشکال باقی است که پاسخ آن در مسئله آینده خواهد آمد.
 خلاصه کلام اینکه اتفاق نظر در مقام انتخاب از چیزهایی است که غالباً حاصل
 نمی گردد و وجود آن در تعیین رهبری به طور قطع لازم نیست، بلکه ملاک رأی اکثریت
 است که در مقام تصمیم بر نظر اقلیت مقدم است.

در این مسئله نکات دیگری باقی می ماند و آن اینکه:

۱- آیا همه مردم باید به طور مستقیم در یک مرحله برای انتخاب رهبر و حاکم شرکت
 کنند یا در دو مرحله، بدین صورت که عامه مردم، افراد خبره را انتخاب کنند و خبرگان با
 مشورت یکدیگر رهبر را معین نمایند.

۳۲. ان الله لا یجمع امتی - اذ قال: امة محمد - علی ضلالة، و یدالله علی الجماعة، و من شد، شد الی النار. سنن
 ترمذی ۳/۳۱۵، باب ۷ از ابواب فتن، حدیث ۲۲۵۵.

۳۳. لا یجمع الله امر امتی علی ضلالة ابداء، اتبعوا السواد الا عظم، یدالله علی الجماعة من شد، شد فی النار.
 کنز العمال ۱/۲۰۶، باب ۲ از کتاب ایمان، حدیث ۱۰۳۰.

۳۴. یدالله علی الجماعة، فاذا اشتد الشاذ منهم اختطفه الشیطان، کما یختطف الذئب الشاة الشاذة من الفهم. کنز
 العمال ۱/۲۰۶، باب ۲ از کتاب ایمان از قسم اقوال، حدیث ۱۰۳۲.

۲- آیا انتخاب فقط وظیفه و حق اهل حل و عقد جامعه است یا خیر؟
 ۳- آیا فقط افراد حاضر در شهر امام به دلیل اینکه امکان شرکت همه مردم در انتخاب وجود ندارد و در نتیجه برای مدتی امامت تعطیل می‌شود، یا بدان جهت که افراد انتخاب کننده اهل علم و عدالت و تدبیر باشند پس شرکت جمیع مردم لازم نیست- حق انتخاب رهبر و امام را دارند یا خیر؟ در مسئله وجوهی است که به بررسی آن می‌پردازیم:

دلایل عدم ضرورت شرکت همه مردم در انتخاب رهبر:

۱- در نهج البلاغه از امیرالمؤمنین (ع) روایت شده که فرمود:

«به جان خودم سوگند، اگر امامت جز با حضور همه مردم منعقد نمی‌گردد راهی برای دستیابی به آن نیست، ولکن اهل آن (افراد باصلاحیت یا مردم مدینه) برای کسانی که غایب هستند نظر می‌دهند، آنگاه نه کسانی که حضور داشته‌اند می‌توانند از نظر خود برگردند، و نه آنان که غایبند مجازند شخص دیگری را انتخاب کنند»^{۳۵}.

مراد از کلمه «اهلها» در کلام آن حضرت، اهل امامت، (یعنی اهل حل و عقد) یا اهل مدینه منوره است، و شاید به قرینه جمله بعد: «آنان که از صحنه غایب بودند» بتوان احتمال دوم را ترجیح داد. لازمه احتمال اول، این است که عامه مردم به طور کلی صلاحیت تعیین رهبر را ندارند و قهراً انتخاب رهبر به دسته خاصی که همان اهل حل و عقد باشند محدود می‌گردد که در آن زمان، بر مهاجرین و انصار منطبق بوده است.

ظاهراً مراد آن حضرت که فرموده: «نه افرادی که شرکت کرده‌اند می‌توانند از تصمیم خود برگردند» اشاره به پیمان شکنی طلحه و زبیر باشد و اینکه فرموده: «نه افرادی که غایب بوده‌اند مجازند فرد دیگری را انتخاب کنند» مراد معاویه و افرادی نظیر او که از بیعت با آن حضرت سر باز می‌زدند باشد.

۲- و باز در نهج البلاغه ضمن نامه آن حضرت به معاویه آمده است:

«... همان مردم که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند، با من نیز براساس آنچه که با آنان بیعت کرده بودند بیعت کردند، نه کسانی که حضور داشته‌اند می‌توانند دیگری را انتخاب کنند و نه کسانی که غایب بوده‌اند

می‌توانند آن را رد کنند و همانا شوری برای مهاجرین و انصار است. اگر آنان بر کسی وحدت نظر یافته و او را امام خویش نامیدند این، مورد رضایت خداوند است. پس اگر کسی به وسیله افترا بستن یا بدعت از نظر آنان بیرون رفت، وی را به آنچه از آن بیرون رفته بازگردانید، پس اگر امتناع ورزید با وی به خاطر اینکه راهی به غیر راه مؤمنان را رفته قتال کنید و خداوند او را به سزای اعمالش خواهد رساند^{۳۶}».

در کتاب **وقعة صفین نصرین مزاحم، و الامامة والسیاسة ابن قتیبه** آمده است: «اما بعد، بیعت مسلمانان با من در مدینه، تو را با اینکه در شام هستی ملزم به اطاعت می‌کند، چرا که قوم (مهاجرین و انصار) با من بیعت کردند^{۳۷}». آن دو سپس آنچه در نهج البلاغه آمده است را در دنباله این حدیث یادآور می‌شوند و قسمت پایانی کلام آن حضرت (به خاطر اینکه راهی غیر راه مؤمنین را پیمودند) اشاره است به گفتار خداوند متعال که می‌فرماید:

«و من یشاقق الرسول من بعد ماتین له الهدی و یتبع غیر سبیل المؤمنین نوله ماتولی و نصله جهنم و ساءت مصیراً^{۳۸}. و کسی که با پیامبر اکرم (ص) مخالفت ورزید پس از آنکه هدایت برای وی آشکار شد، و به جز راه مؤمنان را پیمود، او را به سزای عملش می‌رسانیم و به جهنمش می‌افکنیم و چه بد جایگاهی است».

ابن ابی‌الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه خویش می‌نویسد:

«بدان که این فصل (از کلام آن حضرت) به صراحت دلالت بر این دارد که اختیار (و انتخاب) نیز راهی برای تعیین امام است، همان گونه که متکلمین علمای ما یادآور شده‌اند...

اما امامیه این نامه آن حضرت (ع) را حمل بر تقیه می‌کنند و می‌گویند: «برای آن حضرت امکان نداشت باطن حال خویش را در نامه خود برای معاویه

۳۶. انه یا یعنی القوم اندین یا یعوا ایابکر و عمر و عثمان علی ما بایعوه علیهم. فلم یکن للشاهدان یسختار و لالغایب ان یرد، و انما الشوری للمهاجرین و الانصار، فان اجتمعوا علی رجل و سموه اماماً کان ذلک (الله) رضا، فان خرج عن امرهم خارج بطعن او بدعة ردوه الی ما خرج منه، فان ابی قاتلوه علی اتباعه غیر سبیل المؤمنین و ولاء الله ماتولی. نهج البلاغه، فیض / ۸۴۰، لبح / ۳۶۶ نامه ۶.

۳۷. اما بعد فان بیعتی بالمدينة لزمتمک وانت بالشام. لانه یا یعنی السقوم. وقعة صفین / ۲۹ و الامامة و السياسة / ۸۴/۱.

۳۸. نساء (۴) / ۱۱۵.

بنویسد و بگوید: من از جانب پیامبر اکرم (ص) تعیین شده‌ام که خلیفه بلا فصل پیامبر اکرم (ص) باشم، چرا که در این کلام نسبت به خلفای پیشین طعنه وارد می‌آید، و رابطه آن حضرت با مردم مدینه که با آن حضرت بیعت کرده بودند به هم می‌خورد». البته این سخن امامیه یک ادعاست که اگر دلیل دیگری آن را تأیید کند واجب است آن را پذیرفت، ولیکن برای آنان دلیلی که بیانگر این باشد که این کلام باید حمل بر تقیه شود وجود ندارد»^{۳۹}.

البته در پاسخ ایشان باید گفت: دلیل امامیه بیانات صریح آن حضرت (ص) در موارد مختلف از ابتدای بعثت تا وفات آن حضرت در خصوص ولایت امیرالمؤمنین (ع) است. مانیز نمونه‌هایی از آن را در اوایل (جلد اول) همین کتاب در بیان آیه شریفه «النبی اولى بالمؤمنین من انفسهم» یادآور شدیم و آن حضرت در نظر داشتند به هنگام وفات نیز آن را بانوشتن تثبیت کنند و به همین جهت کاغذ ودوات طلب فرمودند ولیکن در این جهت با او مخالفت کردند.

در هر صورت نزد ماشیعه امامیه، امامت امیرالمؤمنین (ع) به وسیله نص ثابت است و آن حضرت نیز در خطابه‌ها و مکاتبات خود به آن احتجاج می‌نمود. و کلام آن حضرت در این مورد و نظایر آن از روی تقیه یا مماشات و از روی جدل در مقام احتجاج با دشمن بوده است و مانیز پیش از این گفتیم که معنی جدل این نیست که بیعت به طور کلی باطل است و وجودش همانند نبودن آن است، بلکه انتخاب و بیعت نیز راهی برای تعیین امامت است منتهی در طول نص و به هنگام نبودن آن، پس مماشات در این جابه معنی تسلیم غیر حق شدن نیست، بلکه بر فرض نبودن نص است، با اینکه در واقع، نص وجود داشته است. برای روشن‌تر شدن مسئله به آنچه در فصل بیعت نگاشته‌آمد، مراجعه گردد.

به هر حال، این کلام آن حضرت نیز دلالت بر عدم احتیاج به بیعت همه مردم و کفایت بیعت اهل حل و عقد که در آن زمان منطبق بر مهاجرین و انصار بوده دارد، چنانچه پوشیده نیست.

۳- گفتگویی که بین امیرالمؤمنین (ع) و معاویه در صفین با وساطت قاریان قرآن به وقوع پیوست که معاویه گفت:

«اگر امر چنان است که آنان می‌پندارند پس چرا وی بدون ما و بدون مشورت با ما و بدون کسانی که در آنجا بودند خلافت را به دست گرفت؟ حضرت

علی (ع) در پاسخ وی فرمود: همانا مردم پیرو مهاجرین و انصار هستند و آنان در شهرها گواه مسلمانان در ولایت و دینشان هستند، و آنان به حکومت من رضایت داده و بامن بیعت کردند و من حلال نمی‌شمارم که شخصی همچون معاویه را رها کنم تا او بر مردم حکومت کند و بر گرده آنان سوار شود و وحدت آنها را درهم بشکند». در این هنگام قاریان قرآن به نزد معاویه رفته و مطالب آن حضرت را برای وی بازگو کردند، آنگاه معاویه گفت:

«اینگونه که می‌گویند نیست. پس این مهاجرین و انصاری که در این امر شرکت نکرده و او را به خلافت برنگزیده‌اند چه می‌گویند؟ قاریان به نزد علی (ع) مراجعت کرده و مطالب معاویه را گفتند.

حضرت علی (ع) فرمود: «وای به حال شما این مقام برای بدریون از صحابه است، و در روی کره زمین هیچ کس که در جنگ بدر شرکت داشته وجود ندارد مگر اینکه بامن بیعت کرده و همراه من است، یا اینکه برای بیعت بامن از جای بپا خاسته و به بیعت من راضی است»^{۴۰}.

اینکه در متن عربی کلام آن حضرت آمده: «ضرب معاویه» یعنی فردی همچون معاویه و محتمل است به معنی حرکت برای جنگ با معاویه باشد و ممکن است «حزب معاویه» بوده که در نگارش به اشتباه «ضرب معاویه» نوشته شده است. و ظاهر کلام آن حضرت، این است که حق بیعت و رأی دادن از برای همه مسلمانان نیست، بلکه برای دسته خاصی از آنان است و شاید محصور کردن آن به افرادی که در جنگ بدر شرکت داشته‌اند به خاطر بقای آنان بر عدالت و به خاطر توجه آنان به مسائل و دفاعشان از حق بوده، یا بدان جهت که آنان از پیشگامان و پیشتازان صحابه بوده و در مقایسه با دیگران از موازین و اهداف اسلام و هدفهای پیامبر اکرم (ص) بیشتر واقف و آگاه بوده‌اند.

۴- در تاریخ الخلفاء سیوطی در مورد مسائلی که پس از قتل عثمان به وقوع پیوست و خبر آن به امیرالمؤمنین (ع) رسید می‌گوید:

«مردم به طرف آن حضرت هجوم آورده، می‌گفتند ما با تو بیعت می‌کنیم.

۴۰. «انما الناس تبع المهاجرین و الانصار و هم شهداء المسلمین فی البلاد علی ولايتهم و امر دینهم، فرضوا بی و بایعونی و لست استحل ان ادع ضرب معاویه بحکم علی الامة و یرکبهم و یشق عصاهم»... و یحکم هذا لبدریین دون الصحابة، لیس فی الارض بدری الا قد بایعنی و سرور بی اوفد قام و رضی». وقعة صفین/ ۱۸۹ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱۷/۴.

دستت را به سوی ما دراز کن، ما احتیاج به امیر و حاکم داریم، حضرت در پاسخ آنان فرمود:

«این در اختیار شما نیست، این در اختیار اهل بدر است، هر کس را که اهل بدر به حکومت وی رضایت دادند او خلیفه است.»

آنگاه هیچیک از کسانی که در جنگ بدر شرکت کرده بودند باقی نماندند مگر اینکه به نزد علی (ع) آمده و گفتند: ما هیچ کس را سزاوارتر از تو برای خلافت نمی‌دانیم، دستت را به سوی ما دراز کن تا با تو بیعت کنیم، آنگاه همه با آن حضرت بیعت کردند.^{۴۱}

این عبارت بسیار صریح است در اینکه انتخاب، حق دسته خاصی است.

۵- در کتاب الامامة والسیاسة ابن قتیبہ قریب به این مضمون آمده است:

«... آنگاه مردم برخاستند و در منزل علی (ع) گرد آمدند و به وی گفتند، ما با تو بیعت می‌کنیم، دستت را به سوی ما دراز کن، ما نیازمند فرمانروا هستیم و تو برای این منصب از همه سزاوارتری. حضرت فرمود: «این در اختیار شما نیست، تعیین این منصب در اختیار اهل شوری و اهل بدر است پس کسی که اهل شوری و شرکت کنندگان در جنگ بدر به خلافت وی رضایت دادند، او خلیفه مسلمانان است، آنگاه ما گرد می‌آییم و درباره این امر می‌اندیشیم و بدین گونه از بیعت با آنان انکار ورزید.»^{۴۲}

۶- و در کاهل ابن اثیر ضمن گفتگوی امیرالمؤمنین (ع) با فرزندش امام حسن (ع) آمده است:

«و اما گفتار تو که می‌گویی: «بیعت نکن تا سایر شهرها بیعت کنند» بدان که تصمیم‌گیری در ارتباط با این امر با مردم اهل مدینه است و ما کراهت داریم که آن را ضایع گذاریم.»^{۴۳}

ظهور این کلام در اینکه آن حضرت تعیین خلافت را مخصوص افراد به خصوصی دانسته آشکار است. بلی احتمال بسیار دوری نیز وجود دارد که آن حضرت در این کلام

۴۱. لیس ذلک الیکم، انما ذلک الی اهل بدر، فمن رضی به اهل بدر فهو خلیفه. تاریخ الخلفاء/ ۱۰۹.

۴۲. لیس ذلک الیکم، انما هو لاهل الشوری و اهل بدر، فمن رضی به اهل الشوری و اهل البدر فهو الخلیفه فنجتمع و ننظر فی هذا الامر... الامامة و السیاسة ۴۷/۱.

۴۳. و اما قولک: «لاتبایع حتی یبایع اهل الامصار» فان الامر، امر اهل المدینة و کرهنا ان یضیع هذا الامر. کاهل ابن اثیر ۲۲۳/۳.

و نیز در آن جمله که فرمود «مردم پیر و مهاجرین و انصار هستند» قصد اخبار داشته نه «انشاء» یعنی آن حضرت پس از آنکه به وسیله نص امامت برای وی تثبیت شده بوده می‌خواسته‌اند بیان دارند که بیعت اهل مدینه در تثبیت این امر و از بین بردن اختلافات جامعه کافی است، زیرا مردم قهراً تابع مردم مدینه هستند و دیگر نیازی به بیعت مردم سایر شهرها نیست و آن حضرت نمی‌خواسته‌اند بفرمایند امامت به وسیله بیعت منعقد می‌شود و این حق، تنها در اختیار مردم مدینه است و این مطلبی است شایان تأمل.

۷- در تاریخ طبری به هنگام نقل وقایع بعد از کشته شدن عثمان آمده است:

«آنگاه که مردم مدینه گرد آمدند اهل مصر به آنان گفتند: شما اهل شوری هستید و شما رهبری را مشخص می‌کنید و نظر شما مورد قبول همه مسلمانان است، یک نفر را به این مقام منصوب کنید و ما از شما پیروی می‌کنیم، آنگاه عموم مردم گفتند ما به امامت علی بن ابی طالب، راضی هستیم».^{۴۴}

نظیر این مطالب در کامل ابن اثیر نیز آمده است.^{۴۵}

۸- پیش از این در پاسخ سیدالشهدا(ع) به نامه‌های مردم کوفه خواندیم که فرمود: «من برادر و پسر عم و فرد مورد اعتماد از اهل بیت مسلم بن عقیل را نزد شما فرستادم، اگر او برای من نوشت که نظر افراد با شخصیت و با فضل و درایت شما همان است که فرستادگان شما گفته‌اند و در نامه‌های شما خواندم، من بدون تأخیر به سوی شما حرکت می‌کنم».^{۴۶}

و روایات و سخنان دیگری که ظهور در اختصاص شوری و بیعت به مهاجرین و انصار، یا به اهل مدینه، یا شرکت کنندگان در جنگ بدر، یا افراد با درایت و فضل، دارد و بیانگر این است که رهبر، با نظر و صلاحدید آنان مشخص می‌شود و نیازی به بیعت و رضایت سایر مردم نیست.

چگونگی تبیین و تفسیر روایات فوق:

تبیین و تفسیر این روایات را در یک نظر کلی در چند محور می‌توان بیان نمود:

۴۴. تاریخ طبری ۳۰۷۵/۶، چاپ لیدن.

۴۵. کامل ابن اثیر ۱۹۲/۳.

۴۶. و انی باعث الیکم اخی و ابن عمی و ثقتی من اهل بیتی مسلم بن عقیل فان کتب الی انه قد اجتمع رای ملتکم و ذوی الحجی والفضل منکم علی مثل ما قدمت به رسلکم و قرأت فی کتبکم فانی اقدم الیکم و شیکما. ارشاد

مفید ۱۸۵/، کامل ابن اثیر ۲۱/۴.

الف: همه این روایات و روایتهای نظیر آن که در فصل بیعت خوانده شد را می‌توان حمل بر تقیه نمود، یا اینکه آنها را از باب جدل دانست. و ما پیش از این گفتیم که امامت امیرالمؤمنین (ع) و ائمه معصومین (ع) طبق اعتقاد ما به وسیله نص ثابت بود و در صورت نبودن نصب امامت با انتخاب و بیعت ثابت می‌شود، پس مفهوم جدل در این روایات به معنی تسلیم غیر حق شدن نیست بلکه محاجه و جدال با دشمن با این فرض است که نصبی در کار نباشد و نیاز به انتخاب و رأی و نظر مردم باشد.

ب- طبع مشورت اقتضا دارد که فرد مشاور از اهل خبره و اطلاع باشد، بویژه در مسائل مهمهای نظیر حکومت و ولایت، پس هر کس نمی‌تواند در شوری و انتخاب والی شرکت کند، بلکه فرد انتخاب کننده باید خود، دانا و عادل و خردمند باشد. چنانچه ماوردی و ابی یعلی نیز اینگونه معتقد بودند.

مهاجرین و انصار، از آن جهت که در همه مواقع و مراحل در مدینه با پیامبر اکرم (ص) بودند و باسنتها و اهداف آن حضرت آشنایی داشتند، امتیاز تعیین خلیفه برای آنان بود و امتیاز «بدریون» نیز طبق آنچه در برخی روایات آمده، شاید به همین جهت بوده که آنان پیشگامان و پیشتازان صحابه بودند و وقوف و اطلاعشان (نسبت به مسائل و اشخاص) بیشتر و پایداری‌شان بر صفت عدالت و دفاعشان از حق و اظهار آن افزونتر از سایرین بوده است. به طور خلاصه [طبق این استدلال] انتخاب والی به اهل خبره و اهل حل و عقد ارتباط می‌یابد، نه به همه مردم، و حکمت آن نیز این است که این امر یکی از امور تخصصی است نظیر سایر امور تخصصی که باید به اهل و متخصصش مراجعه شود.

ج- اینکه گفته شود: انتخاب والی حق همه مردم است نه مخصوص دسته خاص، و لکن واجب است انتخابات در دو مرحله انجام گیرد، مردم افراد خبره عادل را برگزینند و خبرگان رهبر و حاکم را از بین خویش انتخاب کنند.

چرا که شناخت همه مردم از شخص واحد و اطلاع از حقیقت حال وی. و انتخاب او به صورت مستقیم، ممکن است با برخی از پی آمدها مواجه گردد، زیرا شاید اکثر مردم نسبت به سیاست و اهل آن ناآگاه باشند، یا اینکه عواطف آنی و تبلیغات در آنها مؤثر واقع شود یا اینکه دارای تدین و تقوای لازم نباشند، در نتیجه آراء آنان را باتطمین و وعدههای پرزرق و برق خریداری کنند، یا اینکه فاقد قدرت و شجاعت روحی باشند و انواع تهدیدها در آنها مؤثر واقع شود، پس به اینگونه انتخابات عمومی اطمینان و اعتمادی باقی نماند.

از این رو، به ناچار در این شرایط باید انتخاب، حق ویژه‌ای برای افراد خبره و اهل

حل و عقد به شرط تقوی و عدالت باشد و مردم، خبرگان را انتخاب کنند و به انتخاب و نظر آنان رضایت دهند.

از سوی دیگر روشن است که شناخت هر فرد نسبت به یک نفر از اهل محل و منطقه خود جدا ساده‌تر و آسان‌تر است، بلکه در زمانهای گذشته، شرکت همه مردم در انتخابات به خاطر دوری مسافت و نبودن وسایل، به طور کلی امکان پذیر نبوده، چنانچه امیرالمؤمنین (ع) فرمود:

«اگر امامت جز با حضور همه مردم میسر نگردد. پس راهی برای دستیابی به آن در دست نیست»^{۴۷}.

اما انتخاب مهاجرین و انصار که پیشگام در اسلام و مورد رضای مردم بوده‌اند در آن شرایط، خود در حکم انتخاب در دو مرحله است. لکن در زمانهای ما که امکان شرکت همه مردم در انتخابات وجود دارد، الزاماً باید افراد خبره عادل خود را کاندیدا کنند و مردم از میان آنان، افراد مورد قبول خویش را انتخاب کنند، آنگاه رهبر و امام جامعه را برگزینند، چنانچه در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز اینگونه پیش‌بینی شده است.

خلاصه کلام اینکه چون امر حکومت، امر همه مردم است پس واجب است رضایت و بلکه شرکت همه مردم را همراه داشته باشد و لو در دو مرحله. خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «وامر هم شوری بینهم»^{۴۸} - کارهای آنان بین آنان به مشورت است و ظاهراً مرجع ضمیر «آنان- هم» هر دو یکی است. پس همانگونه که امر، امر همه مردم است، مشورت نیز باید با همه آنان باشد.

بلی، ظاهر برخی از روایات که خواننده شد چه بسا با این معنی همراه نباشد، زیرا ظاهر آنها این بود که انتخاب والی از وظایف اهل حل و عقد است و به طور کلی ارتباطی با مردم ندارد و وظیفه آنان قبول و اطاعت است و لکن احتیاط در مسئله و دقت در استحکام حکومت، اقتضا می‌کند که همه مردم در انتخاب رهبرشان سهیم باشند اما در دو مرحله. برای اینکه جمع بین هر دو حق و هر دو دسته از ادله شده باشد، مگر اینکه همه یا اکثریت مردم به درجه بالایی از قدرت عقلی و رشد سیاسی و عدالت و تقوی رسیده باشند که بتوان انتخابات را در یک مرحله انجام داد، که در این صورت گویا همه مردم خود خبره و از اهل

۴۷. لکن کانت الامامة لاتنمقد حتی تحضرها عامقالناس فما الی ذلک سبیل، نهج البلاغه فیض / ۵۵۸، لاج /

۲۴۸، خطبة ۱۷۳.

۴۸. شوری (۴۲) / ۳۸.

حل و عقد هستند و این نکته‌ای است شایان تأمل آنگاه اگر ما انتخاب را حق همه مردم دانستیم، بی‌تردید همه طبقات جامعه اعم از غنی و فقیر، پیر و جوان، سیاه و سفید، اشراف و پابرنه‌ها همه با هم برابرند نظیر سایر احکام اسلام از ازدواج و طلاق وارث و حدود و قصاص و دیات و سایر احکام اجتماعی اسلام. چرا که جایی برای اختلافات طبقاتی در اسلام نیست.

بلکه در این جهت هیچ فرقی بین زن و مرد هم وجود ندارد، چرا که اختلاف این دو در برخی احکام به خاطر دلیل خاصی، دلیل بر کشیده شدن آن به این مسئله خاص نیست و قاعده نیز تساوی بین زن و مرد را می‌طلبد، مگر اینکه در موردی خلاف آن ثابت گردد. راز این نکته نیز این است که ولایت و حکومت برای نظام همه جامعه است و زن نیز نیمی از جامعه را تشکیل می‌دهد. چنانچه این معنی آشکار است. علاوه بر این انتخاب حاکم از قبیل وکیل گرفتن است و بدون هیچ اشکال زن نیز می‌تواند برای خویش، وکیل انتخاب کند. اما آنچه پیش از این گفته شد که زنان نمی‌توانند رهبری جامعه را به عهده بگیرند دلالت بر این معنی ندارد که آنان نمی‌توانند در کنار مردان، رأی داشته باشند، چرا که فرق بین این دو مقام آشکار است. پیامبر اکرم (ص) پس از فتح مکه علاوه بر مردان به دستور خداوند متعال با زنان نیز بیعت کرد، چنانچه در قرآن کریم آمده است^{۴۹} و ما پیش از این، آن را مورد بحث قرار دادیم، مگر اینکه گفته شود بیعت با آن حضرت، بیعت اطاعت و تسلیم بود نه بیعت انتخاب و تعیین، و ما پس از آن حضرت (ص) جایی را سراغ نداریم که برای تعیین والیها، زنان در بیعت شرکت داشته باشند.^{۵۰}

اما آنچه از پیامبر اکرم (ص) وارد شده که مشورت با زنان را مورد نهی قرار می‌داد. اگر بخواهیم شامل این مورد نیز بدانیم صحیح نیست. زیرا این مورد (تعیین رهبری) متعلق به کل نظام است که زن نیز جزئی از آن محسوب می‌شود، چنانچه پیش از این گفته شد. محتمل است که نهی از مشورت زنان مختص به مواردی باشد که مشورت، مقدمه تصمیم‌گیری در امور مهمه است و تنها بخواهد به مشورت آنان اکتفا شود، چرا که در زنان، احساس بر فکر غلبه دارد و نمی‌توان در تصمیم‌گیریها به فکر آنها به تنهایی اکتفا کرد و این مطلبی است شایان تأمل.

۴۹. منتحنه (۶۰)/۱۲.

۵۰. البته طبق فرموده امیرالمؤمنین (ع) برای بیعت با آن حضرت، دختران نوجوان نیز شرکت کردند: «و حضرت الیها الکتاب» نهج البلاغه خطبه ۲۲۹ مگر اینکه گفته شود خلافت آن حضرت به وسیله نص مسین شده بوده است. (مقرر).

اما اگر ما علم و تدبیر و عدالت را در انتخاب کنندگان، شرط دانستیم چنانچه بحث آن خواهد آمد، بدون تردید بین دارنده این ویژگیها و فاقد آنها باید تفاوت قائل شد.

مسئله نهم: مشکل انتخابات و پایمال شدن حقوق اقلیت:

از امور دیگری که به وسیله آن، به شوری و انتخاب اشکال وارد می‌شود، این است که معمولاً در اینگونه امور، اتفاق آراء حاصل نمی‌شود و اگر بخواهیم نظر اکثریت را مورد عمل قرار دهیم به خصوص اکثریت نسبی و یا نصف به علاوه یک را، در آن صورت موجب پایمال شدن حقوق اقلیت می‌گردد.

با اینکه در خبر کناسی از امام محمد باقر (ع) روایت شده که فرمود:

«حقوق مسلمانان در مسائلی که مابین خودشان است باطل و ضایع

نمی‌شود»^{۵۱}.

و در خبر ابن عبیده از امام باقر (ع) آمده است که فرمود:

«حق مرد مسلمان باطل نمی‌شود»^{۵۲}.

علاوه بر اینها کمتر اجتماعی یافت می‌شود که در آن افراد غایب و ناتوان و کسانی که پس از انتخاب به دنیا آمده‌اند [یا به سن رأی دادن رسیده‌اند] یافت نشود. پس چگونه انتخاب دیگران نسبت به اینان نافذ است؟ و چگونه در اموال عمومی که خداوند متعال برای همه مردم آفریده، نظیر معادن، بیابانها و جنگلها و مانند آن، حقوق آنان محفوظ خواهد ماند؟

البته این اشکال در امام منصوب از جانب خداوند متعال، وارد نیست چرا که ذات باری تعالی مالک الملوک است و حکم او بدون تردید در حق همه نافذ و جاری است. اما ممکن است از این اعتراض و اشکال بدین گونه پاسخ گفت که انسان بالطبع اجتماعی است و برای وی گذشته از زندگی فردی و خانوادگی زندگی اجتماعی نیز هست و زندگی او تمامت نمی‌یابد مگر در سایه امکانات اجتماعی. و لازمه استقرار و نظام یافتن جامعه، محدود شدن آزادیهای فردی در چارچوب مصالح اجتماعی است. و زود انسان در زندگی اجتماعی و در سایه امکانات جامعه طبعاً اقتضاً دارد که به همه لوازم آن ملتزم باشد و هنگامی که دو فکر مختلف در حفظ نظام و تأمین مصالح اجتماعی وجود داشته باشد، حفظ

۵۱. لا تبطل حقوق المسلمین فیما بینهم. وسائل ۱۴/۲۱۰، ابواب عقد نکاح، باب ۶، حدیث ۹.

۵۲. لا تبطل حق امری مسلم. وسائل ۱۹/۶۵، ابواب قصاص، باب ۳۵، حدیث ۱.

نظام واستقرار آن قهراً متوقف بر ترجیح یکی از آنها برد دیگری است در مقام عمل، و در این صورت چاره‌ای جز ترجیح دادن اکثریت بر اقلیت نیست. سیره عقلانی نیز همواره در همه زمانها و کشورها چنانچه پیش از این گفته شد بر همین منوال بوده است، زیرا عمل به نظر اقلیت ترجیح مرجوح بر راجح است و عقل به زشتی آن حکم می‌کند.

پس اقلیت که در جامعه زندگی می‌کند به همین دلیل که در درون جامعه است، گویا

خود را ملتزم به قبول فکر اکثریت در مقام عمل و کوتاه آمدن از فکر خویش در مقام تزاحم دو فکر می‌داند. پس در حقیقت یک نوع وحدت نظر و قرارداد نسبت به عمل طبق نظر اکثریت وجود دارد، اگرچه اقلیت فکر اکثریت را از اساس باطل بداند. نظیر آنچه که انسان تبعیت دولت و کشور به خصوصی را درخواست می‌کند، که این درخواست مقتضی التزام به مقررات آن کشور و دولت نیز هست، یا اینکه انسان در مؤسسه‌ای تجاری که دارای برنامه‌های خاصی است سهام شود که نفس همین شرکت وی در این مؤسسه التزام به آئین‌نامه و اساسنامه آن را در بردارد.

به طور خلاصه، برای هر یک از اقسام زندگی فردی و خانوادگی و اجتماعی لوازم و احکام ویژه‌ای است که التزام به آن و ورود انسان به هر یک از آنها التزام به لوازم و آثار آن نیز می‌باشد. پس همانگونه که اقدام به تشکیل خانواده التزام به آثار آن از قبیل محدود شدن آزادیهای فردی و تعهد به ادای حقوق خانواده اعم از همسر و فرزندان را به دنبال دارد. ورود در زندگی اجتماعی و بهر موری از امکانات آن، التزام به لوازم آن از آن جمله قبول فکر اکثریت و ترجیح آن به هنگام تزاحم در مسائل مختلف اجتماعی است که از مهمترین آنها مسئله انتخاب حاکم جامعه نیز هست. و این امری است که خردمندان جامعه به آن اعتراف داشته و برای حل مشکل آن را انتخاب کرده‌اند، چرا که امر دایر است بین از هم پاشیدگی نظام یا عمل به یکی از دو فکر. راه اول از اموری است که عقلاً و شرعاً جایز نیست. پس جز عمل به نظر اکثریت راه دیگری باقی نمی‌ماند، چرا که آراء اکثریت به دو دلیل بر آراء اقلیت ارجحیت دارد، چنانچه پیش از این گفته شد.

وما به تفصیل گفتیم که سیره عقلانی همواره بر این شیوه استمرار یافته که حاکم را به وسیله انتخاب، مشخص می‌کرده‌اند، و دلایل بسیاری اقامه کردیم که شارع مقدس نیز به هنگام نبودن نص، این شیوه را امضا فرموده است. و گفتیم حصول اتفاق بر حاکم خاص از اموری است که اگر نگوییم عادتاً چنین چیزی اتفاق نمی‌افتد، بسیار کم اتفاق می‌افتد. پس جایی برای حمل ادله بر این صورت (صورت اتفاق) باقی نمی‌ماند و ناچار، اکثریت برای

تعیین حاکم کافی است و شارع حکیم نیز این سیره را با همه لوازم آن مورد تأیید و امضا قرار داده است.

آنگاه اگر گفتیم انتخاب در یک مرحله و به صورت مستقیم انجام می‌گیرد، پس مراد به اکثریت، اکثریت همه جامعه است و اگر گفتیم در دو مرحله صورت می‌گیرد، پس مراد به آن در مرحله اول اکثریت جامعه (برای انتخاب خبرگان) و در مرحله دوم اکثریت اهل خبره (برای تعیین حاکم) است.

و همان گونه که در تعیین حاکم معمولاً صددرصد آراء به دست نمی‌آید، اینک در انتخابات، افراد غایب و ناتوان و کسانی که پس از انتخاب به دنیا آمده‌اند حضور داشته باشند نیز عملاً غیرممکن است، بویژه در جوامع بزرگ. پس از این راه نیز دانسته می‌شود که انتخاب اکثریت نسبت به اقلیت و افراد غایب و ناتوان، و متولدین پس از انتخابات نیز نافذ است. همه اینها بدین جهت است که سیره عقلا بر این اساس جریان یافته و شارع حکیم نیز با توجه به ادله‌ای که خوانده شد، آن را امضا فرموده است.

از سوی دیگر، راز و رمز همه این مسائل در این است که جامعه به عنوان جامعه، نزد عقلا دارای مقررات و قوانین ویژه‌ای است که بدون در نظر گرفتن و رعایت آنها، نظم و آرامش در آن برقرار نخواهد شد. و فرض این است که شارع مقدس نیز به خاطر حفظ نظام و حقوق مردم در حد امکان، آن قوانین را مورد امضاء و تأیید قرار داده است و اینکه احیاناً اقلیت و یا افراد ناتوان در پرتو اجرای این مقررات زیان می‌بینند، با توجه به دستاوردهایی که به برکت زندگی در اجتماع می‌یابند، سود آن به مراتب بیشتر از زیانی است که متوجه آنان شده و «کسی که سود می‌برد، زیان نیز متوجه اوست» این چیزی است که وجدان و عقل بر ضرورت آن گواهی می‌دهد.

پیش از این نیز دانسته شد که آنچه بهتر و به احتیاط نزدیکتر است، این است که انتخاب والی در دو مرحله انجام پذیرد، عموم مردم، افراد خبره عادل را انتخاب کنند و خبرگان، رهبر و والی را. از سوی دیگر، خردمندی و عدالت افراد خبره و نیز والی اقتضا دارد که حقوق افراد غایب و ناتوان و کسانی که پس از انتخاب به دنیا آمده‌اند را، حتی در ثروتهای عمومی و معادن و بیابانها و نظایر آن، رعایت کنند. و این نکته‌ای است در خور توجه.

اگر گفته شود: در قرآن کریم آیات بسیار زیادی وارد شده که علم و عقل را از اکثریت نفی نموده، نظیر گفتار خداوند سبحان که می‌فرماید:

«قل انما علمها عندالله ولكن اكثر الناس لا يعلمون»^{۵۳} - بگو علم آن (قیامت) نزد خداوند است ولكن اكثر مردم نمی دانند».

و نیز نظیر این آیه که می فرماید:

«ولكن الذين كفروا يفترون على الله الكذب واكثرهم لا يعقلون»^{۵۴} - ولكن آنان که کافر شدند به خدا دروغ می بندند و اكثر آنان در نمی یابند».

و آیات شریفه دیگری از این قبیل، پس با توجه به این آیات چگونه می توان اکثریت را معتبر دانست و ولایت را با آن ثابت نمود؟

در پاسخ باید گفت: با مراجعه به همین آیات مشخص می شود که از اکثریت در مواردی نفی صلاحیت شده که مسائل مربوط به مسائل غیبی است و آگاهی به آن از مردم پوشیده نگاه داشته شده است.

نظیر صفات و افعال خداوند متعال و مسائل مربوط به قضا و قدر و خصوصیات قیامت، یا در اموری که مردم بی ملاک از همدیگر تقلید می کرده اند و یا عاداتهای زمان جاهلیت که مخالف عقل و وجدان بوده و اموری همانند اینها.

پس این آیات، شامل پیمانها و مقررات اجتماعی که در استقرار نظام جامعه گریزی از آن نیست، نمی گردد و در این مسائل مجالی نیز برای تقدیم اقلیت بر اکثریت نیست. و چگونه می توان ملتزم به آن گردید و حال آنکه، «تعطیل حکومت» یا «مقدم داشتن مرجوح بر ارجح» لازم می آید که بطلان هر دو آشکار است. حال اگر ما فرض کنیم که اطلاق این آیات، شامل مسائل حقوقی و اجتماعی نیز می گردد و از آنها منصرف نیست باید گفت اقلیت عالم عاقل، جدا و متمایز از جامعه نیست بلکه در میان اقشار جامعه پراکنده است. پس هنگامی که جامعه در انتخابات به اقلیت و اکثریت تقسیم گردید، به ناچار تعداد اهل علم و عقل، در طرف اکثریت بیشتر از طرف اقلیت است. پس در آن صورت نیز رجحان با طرف اکثریت است و این برای کسی که در مسائل بیندیشد روشن است. در این ارتباط بجاست به آنچه ما، در مسئله هشتم نگاشتیم مراجعه شود، چرا که هر دو مسئله در ارتباط تنگاتنگ با یکدیگر هستند.

۵۳. اعراف (۷) ۱۸۷/۲.

۵۴. مائده (۵) ۱۰۳/۱.

مسئله دهم: اگر افراد اندیشمند و صالح در طرف اقلیت باشند چه باید کرد؟ اگر ما ملاک اکثریت را پذیرفتیم - چنانچه نظر ما نیز همین بود - در صورتی که افراد اندیشمند و خوش فکر و افراد با فرهنگ و درستکار در طرف اقلیت باشند و افراد همج‌الرغاع و کم خرد در طرف اکثریت - چنانچه شاید در بسیاری از کشورها اینگونه باشد - حال آیا اکثریت این چنانی را باز می‌توان بر اقلیت صالح ترجیح داد؟ به عبارت دیگر آیا در این شرایط، اعتبار به کمیت است یا کیفیت؟

ممکن است به این پرسش، اینگونه پاسخ داد که امکان چنین فرضی بسیار کم است. زیرا ما انکار نمی‌کنیم که امکان دارد در یک زمان یا در یک مکان و منطقه خاص، اکثر مردم ساده و بی‌اطلاع از فنون سیاست باشند. یا در کردار و عمل، درستکار نباشند، اما اقلیت خوش فکر صالح نیز چنانچه پیش از این گفته شد متمایز و جدای از آنها نیست، بلکه اینگونه افراد در تمام جامعه پراکنده‌اند، و آنگاه که جامعه در مقام انتخاب به دو دسته تقسیم شدند به طور طبیعی آنان هم به دو دسته تقسیم شده و تعداد زیادی از آنان نیز در طرف اکثریت قرار می‌گیرند و در این صورت باز طرف اکثریت ولو به خاطر افراد صالح موجود در آن بر اقلیت ترجیح دارد.

اما اگر فرض کردیم (چنانچه فرض مسئله نیز همین است) که همه افراد اندیشمند و صالح در مقام انتخاب در یک طرف قرار گرفتند، در آن صورت ممکن است به این معنی قائل شد که اقلیت با این ویژگیها بر اکثریت غیر صالح مقدم است، بویژه اگر ما - چنانچه ماوردی و ابویعلی گفتند - برای شرکت کنندگان در انتخابات شرط علم و تدبیر و عدالت را قائل شویم، یعنی در واقع ما انتخاب رهبر را حق اهل حل و عقد بدانیم. چنانچه بیان آن در مسئله هشتم گذشت.

ممکن است کلام امیرالمؤمنین (ع) که می‌فرماید: «شوری برای مهاجرین و انصار است اگر آنان بر فردی وحدت نظر پیدا کرده و او را امام خواندند مورد رضایت خداوند نیز هست»^{۵۵} را نیز بر همین فرض مسئله حمل کنیم، چرا که مهاجرین و انصار به ویژه کسانی که از آنان در جنگ بدر شرکت داشتند، به مذاق شرع و به سیاست اسلام واقف بوده و از سایر نو مسلمانان که هنوز اسلام در اعماق دلهایشان ریشه ندوانده بود، کاملاً متمایز بودند و در این جا نکته‌ای است شایان تأمل.

۵۵. و انما الشوری للمهاجرین والانصار، فان اجتمعوا علی رجل و سموه اماما کان ذلک (لله) رضا. نهج‌البلغه فیض / ۸۴۰، لاج / ۳۶۷، نامه ۶.

مسئله یازدهم: اموری که مردم، خود اختیار آن را ندارند چگونه به حاکم واگذار می‌کنند؟

اگر اموری وجود داشته باشد که هر یک از مردم نتوانند عهده‌دار آن شده و به‌طور مستقیم آن را انجام دهند، نظیر اجرای حدود و تعزیرات، قضاوت، صدور احکام حکومتی در موارد اضطرار و امور دیگری همانند اینها، پس چگونه حاکم منتخب از سوی مردم می‌تواند عهده‌دار آن شود، با اینکه وی فرع مردم و منصوب از سوی آنان است، و فرع، هیچگاه بر اصل زیادت نمی‌یابد؟

ممکن است از این اشکال، اینگونه پاسخ داد که تکلیفهای شرعی بر دو قسم است: تکلیفهای فردی و تکلیفهای اجتماعی. مثلاً نماز، تکلیف فردی است، اگرچه خطاب در آن با لفظ عموم و جمع آمده است. از باب نمونه: «اقیموا الصلوة^{۵۶} - نماز را بپای دارید» که در آن لفظ «اقیموا» امرهای متعدد به تعداد افراد مکلف به خواندن نماز را در بر دارد و عام در اینجا «عام استغراقی» است و اما تکلیفهای اجتماعی، اینها وظایفی هستند که در آن جامعه، مورد خطاب قرار گرفته و در آن مصالح جامعه رعایت شده و عام در آن «عام مجموعی» است.

از باب مثال، فرمایش خداوند متعال که می‌فرماید: «والسارق والسارقة فاقطعوا ايديهما^{۵۷} - دست مرد و زن دزد را ببرید» و نیز «الزانية والزانية فاجلدوا كل واحد منهما مائة جلدة^{۵۸} - هر یک از زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید». و نیز «و اعدوا لهم ما استطعتم من قوة و من رباط الخيل^{۵۹} - برای مقابله با آنان (دشمنان) آنچه در توان دارید از نیرو و اسبهای چابک آماده کنید.» و نیز «و قاتلوا المشركين كافة كما يقاتلونكم كافة^{۶۰} - با همه مشرکان بجنگید چنانچه آنان به یکباره با شما می‌جنگند» و نظیر این آیات، روی سخن در آن، متوجه جامعه است و تکلیف به گردن جامعه به عنوان جامعه است و تکلیف متوجه فرد فرد افراد نیست. پس نه ناچار واجب است فردی که متصدی انجام این گونه امور می‌شود زمامدار جامعه و کسی که جامعه در وی متمثل و متبلور است، باشد، چه به جعل خداوند، این مقام به وی اعطا شده باشد، یا با انتخاب مردم.

۵۶. روم (۳۰)/۳۱ و سوره مزمل ۲۰/۷۳

۵۷. مائده (۵)/۳۸.

۵۸. نور (۲۴)/۲.

۵۹. انفال (۸)/۶۰.

۶۰. توبه (۹)/۳۶.

علاوه بر آن، اجرای هر یک از این تکلیفها نیاز به تشخیص موسوع و بررسی جوانب مختلف مسئله دارد و دیدگاهها در اینگونه مسائل بسیار متفاوت است و بسیاری مردم از هواهای نفسانی به دور نیستند و در مواردی تصدی هر یک از آنها موجب درگیری و دشمنی و هرج و مرج می‌شود. پس به همین خاطر، شارع حکیم از اینکه هر کس از سوی خود بخواهد اینگونه امور را به عهده بگیرد جلوگیری فرموده و برای قطع ریشه فساد و اختلاف، انجام آنها را به عهده نماینده جامعه قرار داده است. و شما ملاحظه می‌فرمایید که عقلای جامعه، اموری که در آن آراء مختلف به وحدت نمی‌رسند و نظرها در آن متفاوت است را به یک شخص مورد اعتماد و مورد قبول همه، واگذار می‌کنند و نسبت به آنچه او حکم کند رضایت و تسلیم خود را اعلام می‌دارند، و بدین گونه نزاع و کشمکش را از بین می‌برند و این مطلبی است که سیره عقلای بر آن استقرار یافته است.

خلاصه کلام اینکه شارع حکیم به خاطر رعایت مصالح جامعه، اینگونه تکلیفها را به عهده جامعه گذاشته، پس واجب است انجام آن را نماینده جامعه و کسی که زمامدار امور است به عهده بگیرد. چه از سوی خداوند منصوص باشد و چه با انتخاب مردم منصوب. پس افراد، از سوی خود نمی‌توانند انجام اینگونه امور را به عهده بگیرند، زیرا تکلیف متوجه آنان نیست، و اگر مبادرت به انجام آن کنند موجب کشمکش و درگیری است. و بدین گونه اشکال از ریشه و اساس مرتفع می‌گردد.

مسئله دوازدهم: اگر اکثریت مردم در انتخابات شرکت نکردند تکلیف چیست؟

اگر اکثریت مردم از انتخابات سرباز زده و از شرکت در آن استنکاف ورزیدند، تکلیف چیست؟ آیا انتخاب اقلیت کافی است و نظر آنان برای همه نافذ است؟ یا اینکه باید اکثریت را برای شرکت در انتخابات مجبور نمود؟

ممکن است از این مسئله بدین گونه پاسخ گفت: پس از آنکه ما ضرورت حکومت را ثابت کردیم و به خاطر حفظ حقوق و اجرای واجبات الهی حکومت را از مهمترین واجبات به شمار آوردیم، در این صورت اگر حاکمی از سوی خداوند متعال مشخص شده باشد که واجب است از وی اطاعت نمود، والا بر افراد واجد شرایط واجب است خود را برای این مسئولیت کاندیدا نموده و بر سایر مسلمانان نیز واجب است برای تعیین و انتخاب وی تلاش و کوشش کنند و سرباز زدن از چنین وظیفه‌ای مصیبتی است بزرگ. پس در فرض مذکور حاکمی که از قبل منتخب و مشخص شده می‌تواند مردم را برای شرکت در انتخابات

مجبور کند.

چنانچه در زمان ما، در برخی از کشورها این شیوه متعارف و معمول است. و اگر بر فرض، امکان چنین اجباری وجود نداشت و اکثریت مردم از شرکت در انتخابات سرباز زده و تعداد کمی از آنان در انتخابات شرکت کردند، در این صورت اگر فرد مورد انتخاب آنان (اقلیت) فرد واجد شرایطی باشد بر اکثریت واجب است یا از وی تبعیت کرده و تسلیم او شوند، یا فرد واجد شرایط دیگری را انتخاب کنند و در صورتی که راه اول را برگزیدند همین اظهار تسلیم و اطاعت در حقیقت، انتخاب وی محسوب می‌گردد. و اگر همه مردم از شرکت در انتخابات سرباز زدند و اجبار آنان نیز امکان‌پذیر نیست، هر کسی که واجد شرایط است واجب است از باب حسبه، وظایف حکومت را به صورت وجوب کفایی به عهده بگیرد و بر دیگران نیز واجب است در این امر، او را یاری دهند. چنانچه بحث آن، پس از این خواهد آمد. و ظاهراً پس از آنکه ما ضرورت حکومت و عدم جواز تعطیل آن در هر عصر و زمان را بیان داشتیم، پاسخ این مسائل، واضح و آشکار است.

مسئله سیزدهم: تصدی وظایف حکومت از باب حسبه

در صورتی که مردم برای انتخاب حاکم اقدام نکنند و اجبار آنان به تعیین حاکم نیز امکان‌پذیر نباشد، و ما به نصب فقها از سوی ائمه^(ع) نیز قائل نشدیم، در این شرایط آیا امور عمومی جامعه بلا تکلیف می‌ماند، یا از باب حسبه بر هر یک از فقها، واجب است در حد امکان برخی از این امور را به عهده بگیرند؟

در پاسخ به این پرسش نیز باید گفت: در اینکه فقهای واجد شرایط، امور بی سرپرست را از باب حسبه واجب است به عهده بگیرند، ظاهراً اشکالی وجود ندارد، به خصوص اگر مسلم شود که شارع مقدس به معطل و رها ماندن اینگونه امور در هیچ زمان و مکان رضایت نداده است و باید دانست که امور حسبه در امور جزئی نظیر حفظ اموال غایب و ناتوان منحصر نیست، زیرا حفظ نظام و حراست از مرزهای مسلمانان و دفع شر دشمنان از آنان و از سرزمینهایشان و گسترش معروف و ریشه‌کن کردن منکر و فساد از جامعه از مهمترین فرایض و از امور حسبه است که شارع حکیم به مهمل ماندن آن قطعاً راضی نیست.

پس کسی که بتواند اینگونه امور یا برخی از آنها را انجام دهد قیام به آن واجب است و اگر یکی از فقها، انجام این امور را به عهده گرفت علاوه بر مردم بر سایر فقها نیز واجب است وی را یاری دهند. و شگفتی از کسی است که برای نگهداری مال اندک صغیر و غایب از باب حسبه اهتمام می‌ورزد، اما نسبت به حفظ کیان اسلام و نظام مسلمانان و مرزها و

سرزمینهایشان بی تفاوت است، آیا این یک نوع کج‌فهمی، و دورماندن از جوهره و اهداف شرع مقدس اسلام نیست؟!

پس به طور قطع، فقهای عادل واجد شرایط، برای انجام این امور صلاحیت دارند. به خاطر اینکه آنان برای حکومت، صالح، و شرایط آن را - آنگونه که از دلائل گذشته مشخص شد - دارا هستند. پس اینان بر دیگران مقدم‌اند. چنانچه مخفی نیست

اگر گفته شود: در صورتی که بگوئیم شئون حکومت در هیچ شرایطی تعطیل‌بردار نیست و اگر نص و انتخاب وجود نداشته باشد، واجب است فقها از باب حسب، انجام آن را به عهده بگیرند، ممکن است کسی بگوید، در این صورت دیگر جایی برای وجوب انتخاب مردم باقی نمی‌ماند، زیرا بنا بر تعطیل نشدن حکومت است [و با تصدی فقها، حکومت تعطیل نشده است].

در پاسخ باید گفت: تحقق و فعلیت حکومت نیاز به نیرو و قدرتی دارد که حاکم به اتکای آن بتواند حدود را اجرا و احکام را عملی نماید و واضح است که بیعت و انتخاب مردم از اموری است که موجب قوت و عظمت حکومت می‌شود. و اما آن کسی که از باب حسب، اینگونه امور را به عهده گرفته در بسیاری از موارد قدرت اجرایی نمی‌یابد، و خواه ناخواه بسیاری از شئون حکومت معطل می‌ماند. [پس به هر حال وجوب اقدام امت بر انتخاب به حال خود باقی است] و این نکته‌ای است شایان توجه.

مسئله چهاردهم: آیا انتخاب حاکم، عقد جایز است یا عقد لازم؟

آیا انتخاب والی «عقد جایز» از قبیل و کالت است که مردم هر وقت خواستند می‌توانند آن را فسخ و یا نقض کنند، یا عقد لازم است از قبیل خرید و فروش که نقض آن جز هنگام تخلف والی از شرایط و تعهداتش جایز نیست؟

اینجانب زمانهای گذشته در حاشیه کتاب خویش، **البدرا الزاهر** که در همان زمان به چاپ رسید مطالبی در این زمینه نگاشتم که عین عبارتهای آن، این چنین است:

«و اما انتخاب عمومی، انسان را به هیچ وجه از حق بی‌نیاز نمی‌کند و وجدان هیچ کسی را بر اطاعت از فرد منتخب اکثریت بر نمی‌انگیزاند، زیرا فرد انتخاب شده به منزله وکیل است و هیچگاه موکل موظف به اطاعت از وکیل خویش نیست، بلکه هر وقت خواست می‌تواند او را عزل کند. این مطلب نسبت به اکثریت

است. و اما نسبت به اقلیت، مسئله روشن تر است، زیرا به حسب وجدان بر هیچ کس واجب نیست که از وکیل دیگری متابعت کند.

براین اساس پس نظام مختل می شود و به ناچار باید برای جامعه سیاستمدار و رهبری باشد که به حسب وجدان، اطاعت او واجب و حکم او نافذ باشد. اگرچه در مواردی به ضرر محکوم علیه باشد. و چنین فردی جز کسی که از جانب خداوند متعال مشخص و تعیین شده و قدرت او از سلطنت مطلقه او، ولو با چند واسطه نشأت گرفته باشد، نیست. حکومت فردی همانند فقیه عادل که از جانب ائمه^(ع) منصوب شده که آنان نیز از سوی پیامبر خدا^(ص) که خداوند او را اولی به مؤمنان از جانهای خودشان قرار داده، تعیین شده اند^{۶۱}.

این آن چیزی بود که ما، در آن زمان نگاشته بودیم، و من در آن زمان می پنداشتم که انتخاب و بیعت در رهبری بی تاثیر است و برای صاحب آن، حقی را ثابت نمی کند، حتی در آن مورد که پیشوا از جانب خداوند منصوب نباشد چه رسد به آنجا که چنین نصب و نصی وجود داشته باشد.

اما تعمق در ادله اقامه دولت و حکومت، آیات و روایات بیعت، و استقرار سیره در این زمینه، و سایر دلایل که پیش از این مورد بحث قرار گرفت، ما را ملزم نمود که در صورت نبودن نص، صحت انتخابات را بپذیریم، و از آن جهت که درباره امیرالمؤمنین و ائمه معصومین^(ع) از فرزندان وی طبق اعتقاد ما دلیلی بر نصب آنها وجود دارد، پس با ظهور و حضور آنان جلایی برای انتخاب و تعیین مردم وجود ندارد.

اما در زمانهای ما (عصر غیبت) چون بر نصب فرد به خصوصی نص وجود ندارد، پس انتخاب رهبر برای جامعه صحیح یا (به تعبیر درست تر) واجب است. به خاطر دلیلی که در این زمینه اقامه نمودیم و این انتخاب و پیمانی که بین مردم و رهبر بسته می شود یک عقد و پیمان شرعی است که به حکم فطرت وفای به آن واجب است. علاوه بر گفتار خداوند متعال که می فرماید: «أوفوا بالعقود»^{۶۲} به پیمانهای خود وفا کنید.

و همان گونه که وجدان، ما را به اطاعت از امام منصوب ملزم می کند به اطاعت از امام منتخب نیز ملزم می کند، زیرا طبع ولی امر بودن در صورتی که براساس حق باشد اقتضای اطاعت دارد، و گرنه امر تمام نیست و نظام سروسامانی نمی گیرد. و شرع مقدس نیز با توجه

۶۱. البدر الزاهر / ۵۵.

۶۲. مائده (۵) / ۱.

به اینکه انتخاب را مورد امضاء قرار داده ما را ملزم به اطاعت می‌کند. ما پیش از این در تفسیر آیه شریفه: اطیعواالله و اطیعواالرسول و اولی الامر منکم»^{۶۳} گفتیم که این آیه، هر کسی را که ولی امر به حق باشد شامل می‌گردد، اگر چه به وسیله انتخاب، مشخص شده باشد. البته در صورتی که وی واجد شرایط بوده و انتخاب او براساس صحیح صورت گرفته باشد. که می‌توان به آنجا مراجعه نمود^{۶۴}.

خلاصه کلام اینکه: بین امام منصوب، و امام منتخب بر فرض صحت انتخاب، و امضای آن توسط شرع مقدس، در حکم و قضاوت وجدان تفاوتی نیست.

علاوه بر این، انتخاب اگر چه شبیه وکالت و بلکه نوعی از وکالت به معنی اعم، یعنی واگذار کردن کار به دیگری است و امیرالمؤمنین^(ع) نیز در نامه خویش به گرد آورندگان خراج می‌نویسد: «شما خزانهدار رعیت، و وکلای امت و سفیران پیشوایان هستید»^{۶۵} و لکن واگذار کردن کار به دیگران گاهی فقط اجازه تصرف دادن به دیگران است و گاهی نایب گرفتن است. بدین گونه که نایب وجود تنزیلی فردی است که وی را به نیابت گرفته و گویا عمل وی عمل اوست. و گاهی ایجاد ولایت و سلطه مستقل برای دیگری است یا قبول ولایت و سلطه وی.

نوع اول وکالت، (یعنی اجازه تصرف دادن) در واقع عقد نیست. نوع دوم، طبق جماعی که در این باره ادعا شده، عقد جایز است. و اما نوع سوم دلیلی بر عقد جایز بودن آن نیست بلکه اطلاق «او فوا بالعقود»^{۶۶} به قراردادهای خود وفا کنید» اقتضا دارد که عقد لازم باشد. چگونه است و حال آنکه اگر انسان، شخص دیگری را برای انجام کاری اجیر کند، این نیز یک نوع وکالت همراه با لزوم قطعی است.

ما پیش از این در فصل بیعت گفتیم که «بیعت و بیع- خرید و فروش» از یک باب و از یک ریشه هستند. پس حکم بیعت، حکم معامله و خرید و فروش است و آن قطعاً عقد لازم است [و فسخ آن بدون دلیل جایز نیست] علاوه بر آن، طبع ولایت نیز اقتضای لزوم و ثبات را دارد و الا نظام جامعه برقرار نخواهد ماند.

سیره عقلا نیز آثار لزوم بر ولایت مترتب می‌کند، به گونه‌ای که اگر کسی بیعت را

۶۳. نساء (۴)/۵۹.

۶۴. جلد اول کتاب، بخش دوم، دلالت آیه اطیعواالله...

۶۵. فانکم خز ان الرعیة و وکلاء الامة و سفراء الائمة. نهج البلاغه فیض / ۹۸۴، لج ۴۲۵ نامه ۵۱.

۶۶. مانده (۵)/۱.

بشکنند مورد ندامت قرار می‌گیرد مگر اینکه والی از وظایف و تعهدات خویش تخلف کند [که آن مطلب دیگری است].

پیش از این نیز در خبر حلبی از امام جعفر صادق (ع) خواندیم که فرمود:

«کسی که از جماعت مسلمانان جدا شود و بیعت امام را بشکند خدا را با دست بریده ملاقات خواهد کرد»^{۶۷}.

و در نهج البلاغه آمده است:

«و اما حق من بر شما وفای به بیعت است، و نصیحت در آشکار و نهان، و پاسخ گفتن آنگاه که شما را می‌خوانم و اطاعت آنگاه که شما را فرمان می‌دهم»^{۶۸}.

بلی، اگر انتخاب بر مدتی موقت باشد، ولایت نیز با پایان یافتن مدت به پایان می‌رسد، چنانچه مخفی نیست.

و اما این مطلب که آراء اکثریت برای تعیین حاکم کافی است و اجرای آن حتی نسبت به اقلیت نافذ است، بحث آن پیش از این در مسئله نهم گذشت، و حاصل آن، این است که فرد با حضور و ورود خود در زندگی اجتماعی، به همه لوازم آن ملتزم می‌شود که یکی از آنها به هنگام تزامن نظر اقلیت با اکثریت، حاکمیت نظراکثریت است. پس در حقیقت، اقلیت این مطلب را ملتزم شده که در مقام عمل از فکر خویش دست بردارد و نظراکثریت را عمل کند، اگرچه طبق اعتقاد خود، آن را باطل بداند. و در واقع این نکته مورد توافق قرار گرفته که در جامعه، نظراکثریت ملاک و مدار عمل باشد. پس از این جهت نیز (به لازم بودن عقد ولایت) اشکالی وارد نمی‌آید.

مسئله پانزدهم: انتخابات، و شرایط انتخاب‌کنندگان:

آیا در انتخاب‌کننده شرط خاصی وجود دارد، یا اینکه انتخاب، حق هر مسلمان متمیز و بلکه غیر مسلمانانی که در کشورهای اسلامی و در ذمه مسلمانان زندگی می‌کنند نیز هست؟

۶۷. من فارق جماعه المسلمین و نکث صفة الامام جاء الی الله اجذم. کافی ۱/۵۰۵، کتاب الحجة، باب ما امر النبی بالنصیحة لائمة المسلمین، حدیث ۵.

۶۸. و اما حقى علیکم فالوفاء بالبیعة، والنصیحة فی المشهد والمفیب، والاجابة حین ادعواکم والطاعة حین امرکم. نهج البلاغه فیض ۱۱۴، لج ۲۹/۱، خطبة ۳۴.

ماوردی در کتاب الاحکام السلطانیه می نویسد:

«فصل: پس چون وجوب امامت ثابت شد، باید دانست که: وجوب آن نظیر جهاد و طلب علم، وجوب کفایی است. پس آنگاه که فردی از میان مردم، انجام آن را به عهده گرفت وجوب آن از سایر مردم ساقط می گردد. و اگر کسی انجام آن را به عهده نگرفت دودسته از مردم مشخص می شوند: دسته اول کسانی هستند که امام را انتخاب می کنند و دسته دوم اهل امامت هستند که از بین آنان، یک نفر به عنوان امام، انتخاب می شود...»

و اما کسانی که امام را انتخاب می کنند سه شرط در آنان معتبر است:

- ۱- عدالت، لازم است همه شرایط عدالت را دارا باشند.
 - ۲- آگاهی و علمی که با آن، فرد صالح برای امامت را براساس شرایط معتبره بشناسند.
 - ۳- رأی و حکمتی که منجر به اختیار و انتخاب کسی که برای امامت اصلح و به تدبیر مصالح مسلمانان داناتر و استوارتر است بشود.
- و برای کسی که در شهر امام زندگی می کند (مرکز کشور) هیچ مزیتی بر کسانی که در سایر شهرها زندگی می کنند نیست. فقط این اندازه است که آنان متولی عقدا امامت می گردند، عرفاً نه شرعاً، چرا که اینان مرگ امام قبلی را زودتر می فهمند، و نیز افراد صالح برای امامت در آن شهر بیشتر موجود هستند»^{۶۹}.

و قاضی ابویعلای فراء در احکام السلطانیه می نویسد:

«تعیین امام، واجب کفایی است، مورد خطاب این وجوب دو دسته از مردم هستند: ۱- اهل اجتهاد (ظاهراً اختیار درست است) تا رهبر را انتخاب و اختیار کنند. ۲- کسانی که واجد شرایط امامت هستند تا یکی از بین آنان، به عنوان امام منصوب شود.

اما اهل اختیار، در آنان سه شرط وجود دارد: ۱- عدالت ۲- علمی که به وسیله آن کسی که مستحق امامت است شناخته شود. ۳- دارای رأی و تدبیری باشند که منتهی به اختیار کسی شود که برای امامت اصلح است. و برای کسانی

که در شهر امام هستند مزیتی به افراد سایر شهرها نیست. و کسانی که در شهر امام هستند متولی عقدا مامت می گردند، چون مرگ امام قبلی را زودتر می فهمند و نیز کسانی که برای امامت صلاحیت دارند به طور غالب در آن شهر وجود دارند»^{۷۰}.

حال، از آن رو که در امام منتخب، فقا هت و عدالت و سیاست و سایر شرایطی که پیش از این گفته شد، شرط است و از آن جهت که آنچه از وی انتظار می رود اجرای قوانین و احکام اسلام و اداره شئون مسلمانان بر اساس مقررات عادله آن است. نه هرگونه که خواست و به نظرش رسید. پس بی تردید این معنی در ذهن خطور می کند که انتخاب کننده نیز باید عادل، ملتزم به قوانین و مطلع به احوال و خصوصیات افراد باشد و گرنه اگر اکثر انتخاب کنندگان مقید به مقررات اسلامی نباشند و یا افراد ساده و نادانی باشند چه بسا سخن و رای خویش را به پول و زیورهای دنیایی بفروشند، یا با تبلیغات گمراه کننده فریب بخورند یا تحت تأثیر تهدیدها قرار بگیرند و نتیجه همه اینها این شود که قدرت و حکومت به دست افراد ستمگر و فاسد قرار بگیرد، چنانچه ما آن را در اکثر کشورها مشاهده می کنیم.

ما پیش از این در مسئله هشتم از نهج البلاغه و دیگر کتابها روایاتی را خواندیم که دلالت داشت بر اینکه شوری و بیعت و تعیین رهبر، در اختیار مهاجرین و انصار، یا اهل مدینه، یا افرادی که در بدر شرکت داشته اند، یا افراد اهل درایت و فضل است، که می توان به آنها مراجعه نمود. و همه اینها بر آنچه ما یادآور شدیم دلالت دارد، چرا که مهاجرین و انصار از اهل خبره و اهل حل و عقد بودند و اهل مدینه منوره و بدریون نیز در مواقع و مراحل مختلف با پیامبر اکرم (ص) همراه بوده و به سنتها و اهداف آن حضرت آشنایی داشتند و الا بی تردید شهر یثرب (مدینه) به عنوان شهر یثرب خصوصیاتى نداشته است.

علاوه بر آن در زمانهای ما ممکن است مشکل را بدین گونه حل کرد که مسئله را به شورای نگهبان قانون اساسی که افراد عادل و خبره ای هستند واگذار نمود. که آنان از بین کاندیدها افراد واجد شرایط را مشخص و آنها را به مردم معرفی کنند، آنگاه مردم یکی از آنها را به رهبری برگزینند. چنانچه در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نسبت به تعیین رئیس جمهور، اینگونه است.^{۷۱}

۷۰. الاحکام السلطانیة ۱۹۱.

۷۱. در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در ارتباط با مقام رئیس جمهور اینگونه آمده است: اصل یکصد و

یا اینکه انتخابات در دو مرحله صورت گیرد، بدین گونه که مردم، افراد خبره را انتخاب کنند و خبرگان رهبر را برگزینند، چنانچه در قانون اساسی ایران برای انتخاب پیشوا و رهبر جامعه اینگونه پیش‌بینی شده است.^{۷۲} که در این صورت اشتباه و خطا، به حداقل می‌رسد، زیرا شناخت مردم هر شهر نسبت به فرد خبره شهر خویش آسان‌تر از شناخت یک نفر که شایسته ولایت و حکومت در کل جامعه است می‌باشد و در اینجا نکته‌های است شایان تأمل.

در هر صورت محول کردن انتخاب به عامه مردم بدون محدود کردن آن، با فرض اینکه اکثر مردم تحت تأثیر هواها و جویهای سیاسی قرار گرفته، یا ناآگاه به مصالح و مفاسد هستند جدا مشکل است.

در کلام سیدالشهداء امام حسین (ع) به هنگام فرود در سرزمین کربلا، آمده است:

«الناس عبیدالدنیا، والدین لعق علی السنتم، یحوطونه مادرت معایشهم فاذا محصوا بالبلاء قل الدیانون»^{۷۳} مردم بندگان دنیا هستند و دین بازیچه‌های است بر زبانهای آنها، به هر سو که منافع آنان اقتضا کند آن را می‌کشند، پس آنگاه که به بلا آزموده شوند، افراد دین باور بسیار کم‌اند.»

بلی اگر فرض شود که اکثر مردم اهل عدالت و علم و آگاهی و رشد سیاسی هستند، شرکت آنان در انتخاب رهبر بی‌اشکال است، چنانچه پوشیده نیست. برای روشن‌تر شدن بحث در این زمینه بجاست به آنچه در مسئله هشتم نگاشتیم مراجعه شود.

چهارم: رئیس‌جمهور برای مدت چهار سال با رأی مستقیم مردم انتخاب می‌شود و انتخاب مجدد او به صورت متوالی تنها برای یک دوره بلامانع است. اصل یکصد و دهم: ... صلاحیت داوطلبان ریاست جمهوری از جهت دارا بودن شرایطی که در این قانون می‌آید قبل از انتخابات به تأیید شورای نگهبان و در دوره اول به تأیید رهبری برسد.

۷۲. در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران برای تعیین رهبر یا شورای رهبری اینگونه آمده است: هرگاه یکی از فقهای واجد شرایط مذکور در اصل پنجم این قانون از طرف اکثریت قاطع مردم به مرجعیت و رهبری شناخته و پذیرفته شده باشد، همان گونه که در مورد مرجع عالیقدر تقلید و رهبرانقلاب، آیت‌الله‌العظمی امام خمینی چنین آمده است، این رهبر ولایت امر و همه مسئولیتهای ناشی از آن را به عهده دارد. در غیر اینصورت خبرگان منتخب مردم در باره همه کسانی که صلاحیت مرجعیت و رهبری دارند بررسی می‌کنند. هرگاه یک مرجع رادارای برجستگی خاص برای رهبری بیابند او را به عنوان رهبر مردم معرفی می‌نمایند، و گرنه سه یا پنج مرجع واجد شرایط، رهبری را به عنوان اعضای شورای رهبری تعیین و به مردم معرفی می‌کنند.

مسئله شانزدهم: حکم مبارزه مسلحانه علیه حاکم فاقد شرایط:

آیا خروج و مبارزه مسلحانه علیه حاکم مسلطی که برخی از شرایط رهبری نظیر عدالت را از دست داده، جایز است یا نه؟ آیا می‌توان بین شرایط مهم و غیرمهم، یا آنجا که اساس و کیان اسلام در خطر است و آنگاه که اینگونه نیست، یا بین خطاهای جزئی و انحرافهای اساسی فرق گذاشت؟ اینها وجوهی است که باید به بحث و بررسی آنها پرداخت. البته حکم این مسئله از آنچه ما، در بخش سوم کتاب- فصل جهاد و در فصل بررسی روایات مورد استناد اهل سکوت و سکون در عصر غیبت- و در بخش چهارم- آنگاه که شرط عدالت را مورد بحث قرار دادیم- تا اندازمای روشن و مشخص گردید، اما در اینجا بجاست (به خاطر اهمیت آن) مسئله را به صورت مستقل مورد بحث و گفتگو قرار دهیم و در حد متوسط به بررسی آن پردازیم، گرچه بحث تفصیلی و همه جانبه آن باید به جای خود و به کتابی مستقل احاله گردد. آنچه از برخی روایات و فتاوی علمای سنت به دست می‌آید، وجوب اطاعت و تسلیم در برابر حاکم است، اگرچه فاجر و ستمگر باشد، طبق این روایات و فتاوا، خروج علیه حاکم جایز نیست. در اینجا برخی از نمونه‌های آن را یادآور می‌شویم:

روایات منقول از طریق سنت در این مسئله:

۱- مسلم در کتاب صحیح خویش به سند خود از حذیفه بن یمان، زوایت کرده که

گفت:

«به پیامبر خدا (ص) عرض کردم: ای رسول خدا، ما پیش از شما در شر زندگی می‌کردیم، آنگاه خداوند برای ما خیر و خوبی آورد و ما اکنون در آن زندگی می‌کنیم، آیا پس از این خیر، شری نیز وجود دارد؟ حضرت فرمود: بله. گفتم: آیا پس از شر، خیری هم هست؟ فرمود: بله. گفتم: آیا پس از آن خیر، شری هست؟ فرمود: بله. گفتم: چگونه؟ فرمود: پس از من پیشوایانی خواهند آمد که به هدایت من هدایت نیافته و به سنت من عمل نمی‌کنند، و در میان مردم، کسانی بپای خواهند خاست که دل‌هایشان، دل‌های شیاطین است در کالبد انسانها. گوید: گفتم: ای پیامبر خدا، اگر آن روز را درک کردم چه کنم؟ فرمود: «از فرمانروای خویش شنوایی و اطاعت داشته باش، و اگر پشتت را باتازیانه فوخت و اموالت را گرفت، باز از وی شنوایی و اطاعت داشته باش»^{۷۴}.

۷۴. تسمع و تطیع للامیر، و ان ضرب ظهرک، و اخذ مالک فاسمع و اطع. صحیح مسلم ۱/۳، ۱۴۷۶، کتاب